



پیغام عشق

قسمت هفتصد و شصت و نهم





با سلام

برنامه ۹۰۵، خلاصه برداشت غزل ۳۰۸ مولانا:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

خوابم بیسته‌ای، بگشا ای قمر نقاب

تا سجده‌های شکر کند پیشت آفتاب

در ذهن کار را به درازا کشاندن باعث تقویت درد من ذهنی و درنهایت ایجاد کارافزایی می‌شود. پس ای قمر زیبا! سینه دل‌م را بی‌نهایت بگشا! تا از هرچه اغیار خالی و عدم شود چراکه تازگی‌ها فهمیدیم این بابت دخالت‌های بی‌جا و ناروای من ذهنی در سبب‌سازی ست که خوابم در ذهن آشفته کردی تا تنها برای نیکویی کردن و قصد اظهار شدن تو شکوفا شوم؛ پس هر دم در این لحظه حاضر و ناظر ذهن خود می‌شوم و صادقانه به‌طور مداوم در شکل واهمانش، فعالانه روی خود کار می‌کنم تا با کناره رفتن ابر من ذهنی، سرانجام آفتاب زندگی طلوع کند تا شاید این‌گونه بتوانم سجده‌های شکر ایزد را خالصانه به جای آورم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

دامان تو گرفتم و دستم بتافتی

هین دست در کشیدم، روی از وفا متاب

گرفتن دامان زندگی با من ذهنی، هیچ مورد شایسته خداوند نیست؛ بلکه مرکز عدم شده و با دست کشیدن از هرچه سبب‌ها و خود واقعی را برحسب دانش ذهنی جست‌وجو نکردن است. حال خدایا! تو روی از وفا متاب که من با اقرار کردن به روز الست و با ذهن ساده شده‌ام می‌خواهم به من بگویی که در این دم چکار کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گفتی: مکن شتاب که آن هست فعلِ دیو

دیو او بُود که می نکند سویِ تو شتاب

و زندگی به من گفته بود: در کار من ذهنی هیچ عجله‌ای نکن که از جنس دیو خواهی شد؛ بلکه در فضاگشایی با مرکز عدم، تندتند فضا را باز و در این کار شتاب کن. اشاره به حدیث:

«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»

«درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.»

حدیث

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

یا رَبِّ كُنْ، ببینم بر درگه نیاز

چندین هزار یا رَبِّ، مشتاق آن جواب

یا رَبِّ می‌کنم، اسم خداوند را از ته دل صدا می‌زنم تا خودش کفایت کند. می‌دانم با اندکی صبر سحر نزدیک می‌شود، کمکش از راه می‌رسد و مرا به اصلم مرکز گشوده‌شده عدم وصل می‌کند. چون دیگر با نادیده گرفتن به ناز و عشوه‌گری من ذهنی بی‌توجه خواهم شد و مرتباً انکارش می‌سازم که هیچ رغبت و علاقه‌ای به زیاد شدن همانیدگی‌هایم ندارم که چندین هزار بار یا رَبِّ یعنی فضاگشایی‌ها، مشتاقانه شنیدنِ جوابش و پاداشِ رحمت‌های بی‌کران خداوند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

از خاک بیشتر دل و جان‌های آتشین

مُسْتَسْقِیَانَه کوزه گرفته که آب آب

و بسیاری از هشیاری انسانی، دل و جان‌شان آتشین شده از دست گرفتاری من‌ذهنی‌شان و تنها تشنه آب حیات که آب
آب...

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

بر خاک رحم کن که از این چار عنصر او

بی دست و پاتر آمد در سیر و انقلاب

حال ای خدا! بر خاکِ همانیدگی ام رحم کن که اکثریت ما در کششِ من‌ذهنی دردمند گرفتار و بسیار کُند حرکت شده‌ایم.
اگر واقعاً بنده این‌طور می‌گوییم که جلب رحمت خداوند را خواستارم، پس باید نسبت به من‌ذهنی آگاهانه بمیرم تا بی‌دست
و پاتر یعنی مقاومت و قضاوت‌م در این لحظه صفر و با سیر و انقلاب درونی، با کن‌فکان خداوند به‌آسانی تحول گیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

وقتی که او سبک شود، آن باد، پای اوست

لنگانه برجهد دو سه گامی پی سحاب

وقتی که چندین همانیدگی را هشیارانه دیدم و بعد شناسایی کرده‌ام خواهد افتاد و چه حالت بیداری و حس سبک‌تری در
ما ایجاد می‌شود و زندگی هم‌چون باد سبک، مدام می‌خواهد ما را این‌گونه به حرکت درآورد. هرچند در اوایل کاریم و
خفته‌شکل و بی‌ادبانه اما مشتاقانه دو سه گامی لنگان‌لنگان، به‌سوی او برمی‌داریم و یار، این حالت آشفتگی‌مان را می‌پذیرد



چون صادقانه در طلب رسیدن به او هستیم و این را هم می‌دانیم که نباید از خود انتظار زیادی داشته باشیم؛ چراکه در فضاگشایی‌های مکرر است یعنی با صبر و شکر و پرهیز، ما به تدریج پر عمق و باز خواهیم شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

تا خنده گیرد از تَکِ آن لنگ برق را

و اندر شفاعت آید آن رعدِ خوش خطاب

و برق عشق با این جور کار کردن ما با آسفتگی و عاجزی من‌ذهنی که لنگان‌لنگان به‌سویش قدم می‌گیریم، خنده‌اش می‌گیرد و خوشش می‌آید؛ چون با خود، صادق و مهربان شده‌ایم و به داشتن دست و پای من‌ذهنی هیچ نمی‌ترسیم بلکه با فضاگشایی‌ها اعتراف می‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

با ساقیان ابر بگوید که: برجهید

کز تشنگانِ خاک بجوشید اضطراب

و با ساقیان ابر هم چون مولانا و عارفان که عاشقانه صدایمان می‌زنند و می‌گویند، بلند شوید! به همانیدگی‌هایتان نچسبید تا بلکه با نوشیدن آب خالصانه از طرف زندگی، تنها مرکز را بگشایید و فعالانه عدم نگه دارید، متعهد باقی بمانید تا شاید تشنگانِ خاک دیگری هم از شما آبی بگیرند و بنوشند تا به هشیاری حضورشان زنده شوند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گیرم که من نگویم، آخر نمی‌رسد

آندر مشامِ رحمت بوی دلِ کباب؟



گیرم که مولانای جان این چیزها را به ما نگوید آخر مگر می‌شود بوی دل کباب‌شده ما اندر مشامِ رحمت یعنی عدم نرسد؟! یعنی ای من ذهنی ما، چرا هیچ توجه نداری که هشیاری حضور، عشق، خداوند به گفت‌وگو و بیان در نمی‌آید.

چرا یک دمی خاموش نمی‌شوی مگر هیچ نمی‌دانی که خود خداوند از دل کباب‌شده ما، از همه اسرار ظاهر و باطنی ما باخبر است؛ پس ساقیان ابر، همان دم روان می‌شوند که به هراندازه وسع توانشان فضای درون را باز کنند؛ مثلاً عده‌ای با کاسه و عده‌ای دیگر با مشک از خداوند شراب دریافت می‌کند. پس دریافت شراب الهی ما، به اندازه وسع توانمان و ظرفیت وجودی مان، با فضاگشایی‌ها مشخص می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

پس ساقیان ابر همان دم روان شوند

با جرّه و قنینه و با مشکِ پُر شراب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق

کاین گنج در بهار بروید از خراب

پس ای من ذهنی بی عقلم! هم‌اکنون خاموش بمان که گنج عشق در همین خرابه ذهن مدفون شده است. حال که پشتم به زندگی گرم شده است و می‌خواهد چیدمان سبک من ذهنی‌ام را به هم بریزد پس چه بهتر که هرچه زودتر ویرانش سازد، همانیدگی‌هایم را یکی یکی از من بگیرد و هیچ جای گله و شکایتی نیست؛ بلکه وضعیت فعلی‌ام را هرچه که هست به خوبی می‌پذیرم، درد آگاهانه‌اش را می‌کشم چون از مولانای جان آموخته‌ام که زمانه بی تو خوش است و بی توست که حقایق زندگی روشن و بهاری می‌شود.

با احترام، زهره از آمل 



«به نام خدا»

با سلام و عرض ادب و احترام خدمت یاران گنج حضور و آقای شهبازی عزیز

تجربه شخصی، درد هشیارانه:

من همیشه درد هشیارانه را به درد خماری یا همان دردی که معتادان بعد از ترک اعتیاد تحمل می کنند، تشبیه می کنم. که آن ها باید هفته ها و ماه ها آگاهانه این درد را بکشند تا بالاخره موفق به ترک اعتیاد خود شوند و به آسودگی و آرامش برسند.

ما هم ممکن است ماه ها و یا حتی سال ها درد هشیارانه بکشیم تا بالاخره بتوانیم یکی از دردهای خود را بیندازیم و زندگی، روی آرامش و آسایش و نعمت و فراوانی و نور و عشق و بی نهایت و ابدیت خودش را به ما نشان بدهد. اما شاید بعد از مدتی من ذهنی به سراغمان بیاید و بگوید خوب که چی؟ مردم را بین چه ارزش هایی برای خود دارند، چه چیزهایی را برای خود مهم و ارزشمند می دانند، چه عشق ها و احترام ها و لذت هایی از خواسته ها و یا همسر خود دریافت می کنند، اما تو چه؟ انگار نه انگار که زنده ای، اصلاً هیچ چیز برایت مهم نیست، آدم آهنی یا ربات از تو بهتر و بیش تر می فهمد. اما در همان لحظه است که یادم می آید که چه دردهایی را کشیدم تا بتوانم از شر من ذهنی مودی خود خلاص شوم، چه دردهایی کشیدم به خاطر وجود همین من ذهنی که الان خودش را به موش مردگی زده و مظلوم نمایی می کند. نمی دانم چگونه، ولی این را می دانم که دیگر هرگز نمی خواهم به حالت های قبلی برگردم حتی اگر خیلی اصرار کند، به مدد زندگی و مولانا و گنج حضور و آقای شهبازی ان شاء الله موفق نخواهد شد که به اهداف شوم و پلید خود برسد.

من ذهنی می گوید حالا مگر چه می شود، یک لحظه است دیگر سر همسرت داد بزنی، برو به ذهن با او دعوا کن و بعد هم قهر کن، مگر چه می شود یک روز است دیگر، فردا دوباره برمی گردی به حالت هشیاری حضور، دوباره روی خودت کار می کنی و دوباره شادی بی سبب را وارد دل خود می کنی، دوباره از فردا گنج حضور نگاه می کنی و همه این ها را از دل خود پاک می کنی و باز هم به حضور خداوند زنده می شوی. اما نه، این طوری نیست! ما نمی توانیم سر خدا و یا بهتر است



بگویم سر خودمان کلاه بگذاریم، من بارها امتحان کرده‌ام، واقعاً این طور نیست، به قول آقای شهبازی، لطفاً من ذهنی را امتحان نکنید، چون بیرون آمدن از آن به شدت سخت و دشوار و مشقت‌بار است، چقدر باز باید درد هشیارانه بکشید تا دوباره پس از هفته‌ها یا ماه‌ها به آن حالت شیرین شادی بی‌سبب باز گردید.

وقتی ذهن، شما را با خودش می‌کشد، دیگر شما نمی‌توانید بگویید هر وقت که دلم خواست برمی‌گردم و آن همانیدگی را از دلم بیرون می‌آورم، چون دیگر دست خودتان نیست. با ذهن کشیده می‌شوید و به اعماق چاه من ذهنی و به قعر آسفل‌السافلین می‌روید و دیگر بیرون آمدنتان با خودتان نیست. خواهشاً من ذهنی را امتحان نکنید، امیدوارم خودم هم دیگر این کار را نکنم، البته به کمک زندگی و مولانا ان شاء الله.

نمونه‌هایی از کارافزایی:

۱- وقت تلف کردن در گوشی و فضای مجازی و سرگرم کردن خود و بستن فضای درون، به جای زنده شدن به زندگی و هشیاری حضور.

۲- قهر و آستی با همسر: ما در من ذهنی فکر می‌کنیم که این کار کاملاً عادی است و حالت طبیعی زندگی است که همه‌اش با همسر خود قهر و آستی کنیم. ولی این را نمی‌دانیم که در قانون خدا و زندگی حتی یک بار هم نباید با همسر خود قهر و آستی کنیم.


چون اولاً وقتی قهر می‌کنیم، چقدر انرژی تلف می‌کنیم تا با او بحث و جدل و دعوا کنیم و بعد از او برنجیم و زندگی را به تله بیندازیم و زندگی زندگی نشده که من در آینده می‌خواهم به زندگی برسیم، یعنی الان یک چیزی کم است و من این زندگی را به تله می‌اندازم تا در آینده به آن برسیم.

دوماً وقتی می‌خواهیم آستی کنیم، چقدر زمان و انرژی باید مصرف کنیم تا دوباره به حالت قبل از قهر برسیم و باز با هم خوب بشویم و بگوییم و بخندیم و آستی کنیم و به حالت عادی برسیم. همه این‌ها کارافزایی است، آن وقت ما این را طبیعی می‌دانیم.



۳- به گذشته و آینده رفتن و توجه نکردن به لحظه، هنگام دیدن و شنیدن مطالب بزرگان و یا خواندن کتاب و مطالب مفید و در نتیجه مجبور بودن به این که دوباره از نو به استاد توجه کنم و یا آن مطلب را بخوانم.

با آرزوی سلامتی برای شما دوستان عزیز و استاد شهبازی،

با تشکر 

ناشناس



با سلام.

با توجه به تأکید آقای شهبازی، لیستی با مضمون این که جان هوایی من چگونه زندگی می کند و موش چگونه از انبار من، دزدی می کند که تغییر نمی کنم، تهیه کردم که به همراه قانون اساسی ام، آن را به اشتراک می گذارم.

۱- من حسودی می کنم و نمی خواهم به کسی بیش تر از من توجه شود؛ برای مثال اگر در مدرسه ببینم که کسی نمره بالاتری از من گرفته، خودم را ملامت و مقایسه می کنم و وارد رقابت می شوم.

۲- آدم های اطرافم را متعلق به خودم می دانم.

۳- دارایی نزدیکانم را متعلق به خودم می دانم.

۴- در کار دیگران دخالت و فضولی می کنم و بی جا نظر می دهم.

۵- از قرین بد پرهیز نمی کنم.

۶- از دیگران تأیید و توجه و محبت طلب می کنم و حاضرم برای جلب کردن نظر دیگران، تظاهر کنم که علاقه مندی های مشترکی با آنها دارم.

۷- بسیار زود درگیر آدم ها می شوم و مدت ها تمرکز و وقتم را روی آنها تلف می کنم.

۸- از این که دیگران را به خودم جذب کنم لذت می برم.

۹- می ترسم که تصویرم در ذهن دیگران عوض بشود.

۱۰- گاهی همانیدگی هایم را می بینم، اما آنها را می پوشانم.

۱۱- قدرشناس نیستم و هر کس هر کاری برایم انجام دهد، وظیفه اش می بینم.



- ۱۲- قانون جبران را رعایت نمی‌کنم.
- ۱۳- مردم را به واکنش و فضا‌بندی وامی‌دارم.
- ۱۴- به دلیل داشتن توقع و انتظار و غرور و همانیدگی با اشخاص، نسبت به آن‌ها حساس هستم و حرف‌ها و کارهایشان را قضاوت و بررسی می‌کنم و در نتیجه، رنجش و مسئله و دشمن به وجود می‌آورم.
- ۱۵- تنبل هستم و کارهایم را به تعویق می‌اندازم.
- ۱۶- بدون آن‌که ضرورت داشته باشد، مقدار زیادی از وقتم را در شبکه‌های اجتماعی و یا دیدن فیلم و سریال تلف می‌کنم.
- ۱۷- گاهی کنترل ذهنم از دستم در می‌رود و فکر پشت فکر می‌کنم، به گذشته می‌اندیشم یا در مورد آینده خیال پردازی می‌کنم.
- ۱۸- فکر می‌کنم همه باید کامل باشند.
- ۱۹- با جنسیت هم‌هویت هستم.
- ۲۰- مبالغه می‌کنم.
- ۲۱- دروغ می‌گویم.
- ۲۲- غیبت می‌کنم.
- ۲۳- خسیس هستم.
- ۲۴- خشمگین هستم.

۲۵- بدقول هستم.

۲۶- مقلد و تقلیدکار هستم.

۲۷- غرور دارم.

۲۸- در عین حال بی اعتماد به نفس هستم.

۲۹- بدبین و شکاک هستم.

۳۰- حيله گر و دورو هستم.

۳۱- قضاوت و مقاومت می‌کنم.

۳۲- عجول هستم و صبر و شکر و پرهیز نمی‌کنم.

۳۳- زندگی این لحظه را بسته‌بندی می‌کنم.

۳۴- با پدرم همانیده هستم و از دست دادن او می‌ترسم.

۳۵- ایراد می‌گیرم و غر می‌زنم.

۳۶- خواستن بی‌ضرورت دارم.

۳۷- از جمع معنوی دور می‌شوم.

۳۸- از درد هشیارانه فرار می‌کنم.

قانون اساسی‌ای که در قبال رفع این ایرادها و جبران این نقص‌ها رعایت خواهیم کرد:



- ۱- در جمع‌های دوستانه و بحث‌های همکلاسی‌هایم شرکت نکنم و از قرین شدن و تقلید از آن‌ها، از هر لحاظ، پرهیز کنم.
- ۲- از شبکه‌های اجتماعی پرهیز کنم.
- ۳- فقط وقتی که ضرورت دارد از تلفن همراهم استفاده کنم و هنگام استفاده هم، به کارهای نامربوط نپردازم.
- ۴- از قرین بد مثل سریال، کتاب، عکس، ویدیو، یا موسیقی‌ای که می‌دانم به من ضرر می‌رساند و هشیاری‌ام را پایین می‌آورد پرهیز کنم.
- ۵- وقت و انرژی‌ام را صرف تلاش برای گرفتن تأیید و توجه از نزدیکان، دوستان و هم‌چنین جنس مخالف نکنم.
- ۶- از تماشای هرگونه فیلم یا سریال برای سرگرمی، خیال‌پردازی و فرار کردن از کار پرهیز کنم.
- ۷- دروغ‌نگویم و تصویری دروغین از خودم جلوه ندهم.
- ۸- با پرخاش یا بدخلقی با کسی حرف نزنم، توهین و تحقیر نکنم و الفاظ زشت به کار نبرم.
- ۹- خودم را با کسی مقایسه نکنم، حسادت نکنم و وارد رقابت نشوم.
- ۱۰- تمرکز و نورافکن فقط روی خودم باشد.
- ۱۱- اولویت‌م کار معنوی باشد.
- ۱۲- ایراد نگیرم، غر نزنم و اتفاق این لحظه را هرآن‌طور که هست بپذیرم.
- ۱۳- از این‌که به دیگران محبت کنم نترسم.
- ۱۴- کارهایم را به‌موقع و به‌درستی انجام بدهم و کاهلی من ذهنی را کنار بگذارم.



- ۱۵- وقتی می‌خواهم در من ذهنی بلند شوم و خودنمایی کنم، سکوت کنم و سر جایم بنشینم.
- ۱۶- پندار کمال نداشته باشم و مدام نگران این نباشم که کارم را درست انجام ندهم و کسی از من ناامید شود.
- ۱۷- تقلید نکنم.
- ۱۸- خواستن بی ضرورت نداشته باشم.
- ۱۹- هیچ چیز متعلق به من نیست؛ از برجسب زدن به چیزها و آدم‌ها پرهیز کنم و بگویم: «اتقوا».
- ۲۰- عیب‌ها و همانیدگی‌هایم را نپوشانم. شناسایی کنم و حواسم باشد که شناسایی باید به همراه کار برای بیرون راندن همانیدگی‌ها باشد.
- ۲۱- وقتی در خیابان راه می‌روم مردم را قضاوت نکنم.
- ۲۲- اگر عیب یا نقصی در کسی دیدم، او را آینه‌ی خودم قرار دهم تا آن عیب یا نقص را درون خودم شناسایی کنم.
- ۲۳- رفتن به زمان روان‌شناختی و خیال‌پردازی در مورد یک آینده‌ی خیالی ممنوع.
- ۲۴- ایجاد مسئله و مانع و دشمن ممنوع.
- ۲۵- مدام مراقب باشم که دارم چه کار می‌کنم، چه فکری می‌کنم و آیا این فکر از همانیدگی می‌آید یا فضای گشوده‌شده؟ و اگر از همانیدگی می‌آید، همین حالا بیندازمش.
- ۲۶- به برنامه‌ها کامل گوش بدهم و هر هفته پیغام بنویسم.
- ۲۷- خودبزرگ‌بینی یا خودکم‌بینی نداشته باشم.
- ۲۸- قانون جبران را در همه‌ی جوانب زندگی رعایت کنم، به‌خصوص در جنبه‌ی معنوی.



۲۹- بی توقع عشق بدهم و زندگی را در آدم‌ها شناسایی کنم.

۳۰- جرأت با صدای بلند تشکر کردن و معذرت خواستن را داشته باشم.

۳۱- خساست نکنم و بخشش و رواداشت داشته باشم.

۳۲- غیبت نکنم.

۳۳- از هیچ‌کس توقع و انتظاری نداشته باشم.

۳۴- باوره‌ایم را به کسی ثابت و تحمیل نکنم.

۳۵- در کار دیگران فضولی و دخالت نکنم.

۳۶- شکاک نباشم و با افکار بیهوده نترسم.

۳۷- با خط‌کش ذهن پیشرفت معنوی را اندازه‌گیری نکنم.

۳۸- ابیات بزرگان را فقط معنی ادبی نکنم بلکه برای درک بیش‌تر، معنی آن‌ها را بنویسم و کاربردشان را در زندگی «خودم» شناسایی کنم.

۳۹- بعد از مدتی گوش دادن به برنامه که حالم خوب می‌شود، خودم را بی‌نیاز نبینم و از جمع معنوی دور نشوم.

۴۰- هر روز ابیات کلیدی را بخوانم و حداقل یک بیت حفظ کنم.

۴۱- درد هشیارانه بکشم و از آن فرار نکنم.

۴۲- صبر داشته باشم.

۴۳- یادم باشد که نوشتن قانون اساسی، زمانی موجب تغییر من می‌شود که به آن عمل کنم.



با تشکر،

رها ۱۵ ساله از مازندران ❤️



قدردانی از والدین:

تازه دانشگاه قبول شده بودم و پدرم به‌عنوان کادوی دانشگاه قبول شدنم، یک پراید مشکی خریده بود. کارت سوخت ماشین مامان و بابام را قرض گرفتم و رفته دوری با ماشینم بزنم.

جوان ۱۸ ساله‌ای که آموزش معنوی ندیده و با مولانا و سخن بزرگان قرین نشده باشد، قطعاً سرش گرم غرور و تکبری است که از من ذهنی‌اش نشأت می‌گیرد و با اندک خراشی، مقاومت و ستیزه‌ای را در پی می‌گیرد که آن سرش ناپیداست. سرکشی و بی‌ادبی، قدرشناسی و عدم رعایت قانون جبران، ویژگی‌های نیمای ۱۸ ساله بود.

مادرم تا از سرکار که می‌آمد، برای منی که تک فرزند بودم، از جانش می‌گذاشت. غذا درست کردن و به درس و مشق رسیدن‌هایم به کنار، در آغوش گرفتن و عشق پراکنی‌اش به کنار دیگر. پدرم همیشه مرد آرامی بود و هست. یادمه با کله‌شقی و نفهمی از او می‌پرسیدم، همه دوستانت الان پولدار و وضع مالی‌شان توپ است، تو چرا کارمند شرکتی؟ او می‌خندید و می‌گفت: من قانعم. شاید ۲۰ سال باید می‌گذشت تا بفهمم قناعت و راضی بودن به آن‌چه که داری، زمین تا آسمان با آن‌چه که تنبلی و بی‌خیال بودن و حرص زیاده‌خواهی من ذهنی می‌نامیم، فرق می‌کند.

برگشتم که خانه، پدر و مادرم کمی از این‌که دیر کرده بودم نگران بودند. پدرم از من پرسید که کجا بودم و چرا دیر کردم؟ به او گفتم که رفتم دنبال فلانی و با هم رفتیم بنزین زدیم و آمدیم. از من کارت سوخت را که خواست، جیب‌هایم را گشتم و پیدایش نکردم. گفتم حتماً توی ماشین افتاده. پدرم کمی ناراحت شد و به من پرید و گفت: راستش را بگو، کجا رفتی و چرا دروغ می‌گویی. کارت سوخت را کنار ترمز دستی پیدا کردم و آوردم بالا و با رسید پمپ بنزین به پدرم دادم و بدون هیچ صحبتی قهر کردم رفتم توی اتاقم. پس از چند دقیقه مامانم آمد و ازم خواست که بروم و با بابام حرف بزنم. من هم با خودبینی و کبر من ذهنی فرعون‌ی‌ای که داشتم، به او گفتم:

«من که کاری نکردم، بابا خودش اشتباه کرده است؛ به من چه ...»



از این خزعبلات سرهم کردم و اصرارِ مامانم را که چندبار به من گفت که برو و پیش بابات، او پدرته و خوب حالا اشتباه کرده، عیب نداره، تو پسرشی، برو آستی کن، نشنیده گرفتم. یک باشنده‌ای در ذهنم می‌گفت که نه نرو! تو که کاری نکردی، هرکس اشتباه کرده خودش هم باید معذرت بخواد.

آن شب صبح شد و سه روز هم گذشت و من یک کلمه با بابام حرف نزد. تا این که پس از چهار روز با موبایلی که خود پدر و مادرم برای کادوی تولد در پیش‌دانشگاهی برایم خریده بودند، اس‌ام‌اسی دریافت کردم:

«پسر عزیزم، من معذرت می‌خواهم اگه باهات بد حرف زدم. من رو ببخش ...»

این آیا همان نبود که باشنده‌ی درون سرم دنبالش بود؟ آیا این همان حسی که فکر می‌کردم بایستی خوشایند باشد مگر نیست؟ پس چرا مثل ابر بهار از چشمانم اشک می‌بارد و دوست دارم زمین دهان باز کند و مرا ببلعد؟

از آن واقعه ۱۵ سال می‌گذرد، و من با خودم عهد بستم که دیگر هرگز اجازه ندهم که پدر و مادرم از من عذرخواهی کنند. پدر و مادری که اگر نبودند، من هم نبودم. حتی اگر کم‌ترین کاری که کرده باشند همین به دنیا آوردن من، به‌عنوان فرم و هشیاری جسمی به‌صورت انسان باشد، باید تا ابد مدیونشان باشم که هزاران قرن می‌باید که این دولت به پیش آید.

اگر کمی فضاگشایی بلد بودم هرگز تصمیم شرتی شده نمی‌گرفتم و با خردِ زندگی با مسئله برخورد می‌کردم. لااقل با پدری که این قدر برای فرزندش ارزش قائل بود که روز ثبت نام دوم دبیرستان موقع انتخاب رشته، آمده بود خانه تا از من بپرسد چه رشته‌ای را می‌خواهم انتخاب کنم. با این که خودش رشته ریاضی خوانده بود و مهندس بود، حاضر نبود برای فرزند ۱۶ ساله‌اش تصمیم بگیرد. همان پدری که تکه انداختن‌های مرا تحمل کرد، مسخره کردن‌هایم، و استفاده کردنِ راز دلش برایم، بر ضد خودش را.



خدا را هزاران بار شکر بابت این که مولانا و آقای شهبازی نازنین و بزرگان دیگر و استاد مقرب، مرا از منجلاب درد و ناشکری بیرون آوردند و فهماندند که چه‌ها دارم که قدرشان را نمی‌دانم. از بزرگ‌ترینشان، داشتن پدر و مادری است که هیچ کم نگذاشتند و نمی‌گذارند؛ برای تک فرزندشان. امیدوارم لغزش نکنم.

این نوشته شاید کوچک‌ترین قدردانی نسبت به تمامی زحماتی که برایم کشیده‌اید باشد. از این که به من اطمینان داشته‌اید و زحمت بسیار کشیده‌اید و به معنای واقعی از «خودتان» گذشته‌اید، ممنونم. بابت تمامی کوتاهی‌هایی که کرده‌ام و می‌کنم، معذرت می‌خواهم و شما ان شاء الله به بزرگی خودتان می‌بخشید. گذر زمان هم نمی‌تواند اجر شما را بدهد؛ ولی نمی‌خواهم فرصت را از دست بدهم، چون می‌دانم ...

می‌دانم که خیلی زود دیر می‌شود ...

با عشق و احترام

نیما از کانادا



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com